

ضرورت شناخت زبان قرآن / چهار مرتبه هدایت

قرآن، اصطلاحات مخصوص خود را دارد، که باید شناخته شود، تا دستیابی به حقایق عالیه آن، امکان پذیر گردد. قرآن، زبان ویژه خود را، به کار انداخته، لذا شناختن آن ضرورت دارد.



قرآن، اصطلاحات مخصوص خود را دارد، که باید شناخته شود، تا دستیابی به حقایق عالیه آن، امکان پذیر گردد. قرآن، زبان ویژه خود را، به کار انداخته، لذا شناختن آن ضرورت دارد.

گفتاری از مرحوم آیت الله معرفت برای علاقه مندان در پی می آید.

قرآن کریم، در افاده تعالیم عالیه خود، طرقة مخصوص به خود را دارد. قرآن، در بیانات شافیه و کافیه خود، روشی را اتخاذ کرده جدا از روشهای معمولی، که انسانها در مقام محاوره اتخاذ می کنند.

قرآن، اصطلاحات مخصوص خود را دارد، که باید شناخته شود، تا دستیابی به حقایق عالیه آن، امکان پذیر گردد. قرآن، زبان ویژه خود را، به کار انداخته، ضرورت است آن زبان شناخته شود.

راه و روشی که عقلا، در مقام محاوره و تفهیم و تفهم مقاصد خود، پیش می گیرند، صرفاً در ترجمه الفاظ و عبارات وارده در قرآن، به کار می رود، ولی برای رسیدن به حقایق عالیه، راهی دیگر، جدا از طریق معمولی باید پیمود.

قواعد مقررہ کلامی، که به نام «اصول محاوره» و در علم اصول، به نام «اصول لفظیه» خوانده می شود، برای پی بردن به مطالب رفیعہ قرآن کافی نیست. مثلاً، با دانستن مفاهیم الفاظ و کلمات و آگاهی بر اوضاع لغوی و اجرای «أصالة الحقيقة» و «أصالة عدم القرينة» و اصل عدم اشتباه، یا عدم هزل و شوخی و استهزاء که به نام «أصالة الجدة» خوانده می شود، صرفاً ترجمه الفاظ و عبارات و جمله ها و تراکیب کلامی آیات، به دست می آید. همچنین، با اجرای «أصالة العموم» و «أصالة الاطلاق» فقط عموم و شمول مدلول لفظی فهمیده می شود. خلاصه، تمامی این اصول، ظواهر الفاظ را ثابت می کند، و به نام «اصول لفظیه» و «اصول ظاهریه» خوانده می شوند.

ولی هر گاه، اشکال و ابهامی در عبارت به وجود آید و هاله ای از ابهام، لفظ را فراگیرد، تمامی این اصول لفظیه از کار می افتند و امکان ندارد با آن وسایل معمولی، گرهی از کار گشوده شود. البته عوامل ابهام، در جای خود بیان شده است. به برخی از آن اشارت خواهد رفت. علامه طباطبائی، برای یافتن آن راه، رجوع به قرآن را ارائه داده است: «باید از قرآن استفسار نمود، تا معانی و مقاصد خود را آشکار سازد. زیرا قرآن کتاب مبین است [نوشته ای آشکارا]

همو می نویسد: «تفسیر به رأی، آن است که مفسر، بر ابزار و وسائل معمولی، که در فهم کلام عربی به کار می رود، بسنده کند. کلام خدا را بر کلام بشر قیاس کند و همان قواعد و اصول مقررہ، که در کشف معانی و مرادات به کار می رود و در فهم اقاریر و وصایا و شهادات، استفاده می شود، همان اصول و مقررات را در کشف مرادات قرآنی نیز، به کار بندد. بیانات قرآنی، براین منوال نیست و در افاده معانی عالیه خود، بر این اصول و مقررات، استوار نمی باشد. آری، قرآن، سر تا پا، يك سخن است و در عین پراکندگی، در موقع نزول - کلام واحدی به شمار می رود، آیات آن به یکدیگر پیوند خورده است، يك واحد متشکلی را تشکیل می دهند. همان طور که امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «القرآن یفسر بغضه بعضاً» «ینطق بعضه ببعض، و یشهد بعضه علی بعض [۱]».

همو می نویسد: «و المحصل ان المنهی عنه هو الاستقلال فی تفسیر القرآن ... بل لابد من الرجوع - فی الاستمداد - الی الغیر. و هذا الغیر اما الكتاب نفسه او السنة. اما الرجوع الی السنة فیتنافی مع تصریح القرآن بوجوب التدبر فیه بذاته - افلا یتدبرون القرآن، و لوکان من عند غیر الله لوجد وافیہ اختلافاً کثیراً - کما یتنافی مع السنة ایضاً الأمره بالرجوع الی القرآن و عرض الاحادیث علیه دون ما سواه. فلم یبق للرجوع و الاستمداد فی تفسیر القرآن الانفس القرآن ... [۲]».

همو می نویسد: «لکن بین هذه الظواهر انفسها امور تبین ان الاتکاء و الاعتماد علی الانس و العادة فی فهم معانی الآیات، یشوش المقاصد منها و یختل به امر الفهم، قال تعالی: «لیس کمثله شیء» و قوله: «لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار و هو اللطیف الخبیر» و قوله: «سبحان الله عما یصفون». فالطریقہ التي یرتضیها القرآن هو تفسیر القرآن بالقرآن، لا بغیره علی الاطلاق.

قال تعالی: «انا انزلنا علیک الكتاب تبیاناً لكل شیء» و حاشا القرآن ان یکون تبیاناً لكل شیء و لایکون تبیاناً لنفسه قال تعالی «هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان» «انا انزلنا الیکم نوراً مبیناً»

و کیف یکون القرآن هدی و بینة و فرقاناً و نوراً مبیناً للناس فی جمیع ما یحتاجون، و لایکفیهم فی احتیاجهم الیه، و هو اشد الاحتیاج.

و قد قال تعالی: «والذین جاهدوا فینا لنهذینهم سبلنا» وای جهاد اعظم من بذل الجهد فی فهم کتابه، وای سبیل اهدی الیه من القرآن [۳]. و قال النبی(ص): «فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن ... و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل.

قال علی(ع): «ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض» در زمینه شناسایی زبان وحی، امروزه، در جهان تحقیقاتی انجام می شود، که اصل طرح آن، پیش از این، به وسیله اهل معقول از مفسرین ما ارائه شده بود، و مسأله تأویل (ارتکاب خلاف

ظاهر لفظ) سابقه بس طولانی در عالم تفسیر دارد. و تفاسیر این گونه، به نام تفسیر عقلی، و احیاناً تفسیر به رأی خوانده می‌شود. چنانچه تفسیر مجاهد و سپس تفسیر ابی مسلم بدان معروف می‌باشد. آیه: «کونوا قردة خاسئين [۴]». را به بوزینه صفتان تفسیر کرده‌اند.

زبان وحی، یا زبان قرآن بالخصوص، حکایت از آن دارد که قرآن، در افاده مقاصد خود روش بخصوصی دارد، جدا از روشهای معمولی. و در تعبیرات خود، از اصطلاحاتی استفاده می‌کند که صرفاً از جانب خود او باید استفسار و استیضاح گردد. اساساً، قرآن، مطالبی آورده که فراتر از قالبهای لفظی ساخته شده دست بشر می‌باشد: قرآن، از وجودات پس پرده سخن گفته که هرگز با موجودات این جهان، سنخیت ندارند. از ملك و جن و روح القدس سخن گفته. از بهشت و دوزخ و قیامت و صراط. از عرش و کرسی و سماوات. از اموری سخن رانده که در فهم آدمی (که دارای معیارهای مسانخ با این جهان است) ننگند. معیارهای سنجش، که در اختیار آدمی است، برای موجودات مادی این جهان ساخته شده، نمی‌تواند با این معیارها، ماوراء این جهان رابیند.

آن جا که می‌گوید: «جاعل الملائكة رسلاً اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع یزدید فی الخلق ما یشاء [۵]». نباید در اذهان، بالهای پرندگان تداعی کند. شاید مقصود مراتب قدرت نیروهای فعال ملائک باشد. آن جا که می‌گوید: «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه [۶]». «یدبر الأمر من السماء الی الارض ثم یرجع الیه [۷]». «أأمنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض [۸]». «یخافون ربهم من فوقهم [۹]». «تعرج الملائكة و الروح الیه [۱۰]». «انا انزلنا الیک الكتاب بالحق [۱۱]». «و هذا کتاب انزلناه مبارک [۱۲]». «و بالحق انزلناه و بالحق نزل [۱۳]».

نباید از این گونه تعبیر، صعود و نزول مکانی و جهت برای خداوند فهمید. و همچنین از تعبیری مثل: «و جاء ربک و الملك صفاً صفاً [۱۴]».

«ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام [۱۵]».

«او یأتی ربک [۱۶]».

آمد و رفت معمولی، نباید تداعی کند.

تداعی این گونه معانی، به جهت آن است که ذهن آدمی با آن خو گرفته است. باید ذهن خود را از آن تخلیه کند، سپس به معانی حقیقی این گونه تعبیر والا، بنگرد.

علاوه قرآن، نوآوری های فراوانی دارد که فهم بشر آن روز از درک کامل آن عاجز بود. ألفاظی که برای استفاده های خود، در تفهیم و تفهم به کار می‌برد، برای معانی تنک و پابین مرتبه فراهم کرده بود، نمی‌توانست چنان معانی والائی را ایفاء کند. آن جا که گفته:

«و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی [۱۷]».

«أفرأیتما تتحرثون أنتم تزرعونہ أم نحن الزارعون [۱۸]».

نظیر: «أفرأیتما تمنون أنتم تخلقونه أم نحن الخالقون [۱۹]».

چیزی جز ناچیزی نقش انسان، در فراهم شدن و تحقق یافتن افعال اختیاریش، مقصود نیست. تمام عوامل مؤثر در ایجاد چنین افعالی، هماهنگی نموده، تا خواسته انسان آن گونه که خواسته انجام شود. امکان ادامه تأثیر و تأثر عوامل طبیعی، در فراهم شدن یک فعل یا یک چیز در خارج، به ادامه افاضه دمدم از جانب باری تعالی نیاز دارد که لاینقطع افاضه می‌گردد. و طبق حکمت: باز بودن دست مکلف در انجام افعال اختیاری خویش، (اذلا اختیار الامع الاختیار) ضرورت است که این افاضه پیوسته ادامه داشته باشد.

خلاصه: این قبیل آیات، ناچیزی نقش انسان را می‌رساند و نباید از باب «بنی‌الامیر البلد» گرفت!

۱ - حیلولة

اینک چند نمونه مثال:

«یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم».

و اعلموا أن الله یحول بین المرء و قلبه».

و انه الیه تحشرون».

و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة

واعلموا ان الله شدید العقاب [۲۰]».

دراین آیه، مؤمنان مورد خطاب قرار گرفته‌اند، تا بدرستی و راستی، دعوت خدا و رسول را اجابت کنند و از جان و دل به آن گردن بنهند.

زیرا در این اجابت، سعادت حیات نهفته است و زندگی خویش را دریافت می‌کنند. نعمت حیات (هستی و وجود) موقعی لذت بخش خواهد بود، یا به عبارت دیگر: قابل درک و احساس خواهد بود که انسان در هاله‌ای از تعهدات انسانی و وجدانی خویش قرار گرفته باشد. یعنی: فرامین شریعت را کاملاً گردن نهاده باشد.

«من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طيبة و لنجزینهم أجرهم باحسن ما کانوا یعملون [۲۱]».

تا این جا، معنی آیه روشن است.

ولی جمله: «واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه...» که به عنوان تهدید مطرح شده، ابهام دارد: چگونه خدا بین انسان و قلب او حائل می‌گردد؟ و نیز این چگونه تهدیدی است که بر نافرمانی مترتب می‌گردد؟ خلاصه: حیلولة، در این جای آیه بالخصوص،

میهم است: مفهوماً روشن است. ولی کیفیت میهم است. برای رفع این ابهام، صرفاً باید از خود قرآن استمداد جست: قلب، در اصطلاح قرآن: لب شیئی و حقیقت شیئی است. که هر گاه در انسان استعمال شود، ذات و واقعیت انسان مقصود است: «و من یؤمن بالله یهد قلبه [۲۲]». «قال او لم تؤمن قال بلی و لكن لیطمئن قلبی [۲۳]». «و طبع علی قلوبهم فهم لایفقهون [۲۴]». «فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم [۲۵]». «نزل به الروح الامین علی قلبك لتکون من المنذرين [۲۶]». «الا من اتی الله بقلب سلیم [۲۷]».

پس مقصود: حائل شدن خدا، میان انسان و حقیقت انسانیت اوست.

و مقصود از این حیلولة: فراموش نمودن انسان، خویشستن است. نداند که انسان است، و نداند که در راه تکامل انسانیت قدم بر می‌دارد. آن گاه است که راه سقوط را پیش گرفته. و این همان «نسیان نفس» است، که بدترین عقوبتها و پست‌ترین بدبختیهاست. که دچار انسان می‌گردد: «و لاتکونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون [۲۸]». «اولئک الذین لعنهم لله فأصمهم و أعمی ابصارهم [۲۹]». «و نقلب أفئدتهم و ابصارهم کما لم یؤمنوا به اول مرة و نذرهم فی طغیانهم یعمهون [۳۰]».

جامعه‌ای که خدا را فراموش کرده باشند، بالاترین عقوبتی که دچار آن می‌شوند، همان فراموشی از موضع انسانیت خویشستن می‌باشند، فراموش می‌کنند که انسانند و باید در جهت انسانیت قدم بردارند.

چنین جامعه‌ای، با سرعت در سرنگونی خویش می‌کوشد و در جهنمی از نیستی در حال سقوط می‌باشد. «ألا فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین [۳۱]». «یستعجلونک بالعذاب، و ان جهنم لمحیطة بالکافرین [۳۲]». (جهنم، دوزخ اکنون کافران را فرا گرفته)

۲- اذن

اذن، در اصطلاح قرآنی، معنی خاصی دارد، که با در نظر گرفتن نقش خدا در انجام یافتن افعال اختیاری و غیر اختیاری، روشن می‌گردد.

«و ما هم بضارین به من احد الا بإذن الله [۳۳]». «والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه [۳۴]». «و ما اصابکم یوم التقی الجمعان فإِذْنُ الله [۳۵]». «انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیراً بإِذن الله. و أبری الاکمه و الابرص و اُحی الموتی باذن الله [۳۶]». «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة بإِذن الله [۳۷]». «فهزموهم بإِذن الله و قتل داود جالوت [۳۸]». «تؤتی اکلها کل حین باذن ربها [۳۹]». «انما النجوى من الشیطان شیئاً الاّ یُؤْذِنُ الله و علی الله فلیتو کل المؤمنون [۴۰]». «ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمة علی اصولها فبأَن الله [۴۱]». ضرورت عالم هستی ایجاب می‌کند تا مؤثری در به وجود آمدن هر موجودی، جز ذات و اِجب الوجود نباشد. زیرا (کل ما بالغیر لابد ان ینتهی الی ما بالذات) «لامؤثر فی الوجود الا الله» «ذلکم الله ربکم خالق کلشی [۴۲]». «قل الله خالق کل شیئی و هو الواحد القهار [۴۳]». «والله خلقکم و ما تعملون [۴۴]».

پس هر چه، در جهان هستی، پا به عرصه وجود می‌گذارد، هستی خود را از هستی بخش لایزال دریافت می‌دارد و هر اثری که تحقق می‌یابد، پرتوی از نمود هستی بخش جهان می‌باشد.

تمامی عوامل طبیعی و غیر طبیعی جهان، در تأثیر و تأثر یافتن، به ادامه افاضه از مبدأ فیاض، نیاز دارد. هر عامل طبیعی، در تاثیرات خود، دمبدم به ادامه فیض نیاز دارد.

اگر تیغ عالم بجنید زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای

اگر نـَـازی کند آنی فـَـرو ریزند قالبها

این واقعیت آشکار (ادامه افاضه) با نام (اذن) در قرآن مطرح شده.

«و ما تشاؤون الا ان یشاء الله [۴۵]»

«و ما تشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین [۴۶]».

۳- یشاء الله

مشیت، در منطق قرآن، دارای مفهومی خاص، جدا از مفهوم لغوی و عرفی آن است. (مقصود: عرف عام است، در مقابل عرف خاص قرآن).

«نرفع درجات من نشاء ربک حکیم علیم [۴۷]».

«قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعزمن تشاء و تذلل من تشاء بیدک اخیـر انک علی کل شیء قـدیر [۴۸]».

«ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء و تهدی من [۴۹]».

«نصیب برحمتنا من نشاء و لاتضیع نشاء المحسنین [۵۰]».

«من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید [۵۱]».

«و لكن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا [۵۲]».

«والله یختص برحمته من یشاء [۵۳]».

«یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً [۵۴]».

«هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء [۵۵]».

«يغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء و الله غفور رحيم [۵۶].»

«بل الله يزكى من يشاء و لا يظلمون فتىلا [۵۷].»

«ذلك هدى الله يهدى به من يشاء من عباده [۵۸].»

«انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدى من يشاء و هو اعلم بالمهتدين [۵۹].»

«و ربك يخلق ما يشاء و هو اعلم بالمهتدين [۶۰].»

«ان الله يسمع من يشاء و ما انت بمسمع من فى القبور [۶۱].»

«يلقى الروح على من يشاء من عباده لينذر يوم التلاق [۶۲].»

این قبیل آیات، حاکمیت اراده پروردگار را بر جهان هستی، ابراز می‌دارد. ولی آیا این اراده (مشیت) اراده مطلق است، یا همچون اراده طواغیت بی قید و بند است، یا آن که تحت میزان خاصی صورت می‌گیرد؟

آری این اراده، اراده حکیم است، حکمت و مصلحت اندیشی، قید آن است، بدون حکمت صادر نمی‌شود، بدون مصلحت انجام نمی‌گیرد.

لذا در اولین آیه که یاد شد، به این جنبه اشاره شده:

«نرفع درجات من نشاء، ان ربك حكيم عليم»

این اراده از علم و حکمت نشأت گرفته است.

آگاهی از مصلحت، طبق موازین حکمت، منشأ این اراده بوده...

پس آن گاه که خداوند می‌فرماید: «من نشاء» یا «ما نشاء» ...

مقصود: آن کس که حکمت ما اقتضا کند. آنچه که حکمت ما اقتضا کند.

لذا در آیه:

«انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدى من يشاء ...»

«و هو اعلم بالمهتدين ...»

يك مقایسه زودگذر، میان خواسته پیغمبر و خواسته خدا انجام گرفته:

پیغمبر، از روی حس بشر دوستی، به گونه مطلق می‌خواهد، همه کس را هدایت کند، مخصوصاً نزدیکان و خویشاوندان و قوم و عشیره وی، که اقرب الناس به وی هستند.

ولی خداوند، که اعلم بالمهتدين می‌باشد، می‌داند: چه کسانی قابل هدایتند، یعنی در صراط هدایت قرار گرفته‌اند و این آماده‌گی را در خود فراهم کرده‌اند، تا هدایت شوند. (زیرا هدایت شدن، شرائطی دارد، که انسان باید خود آن را فراهم سازد).

خداوند، چون بر این جهت واقف است، عنایت خویش را شامل حال این گروه می‌سازد، موفق به هدایت گردند.

توفیق همان عنایت خاص است که صرفاً شامل کسانی می‌شود، که خود خواسته باشند و در آن راه قدم نهاده باشند.

«والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا [۶۳].»

ولی کسانی، که برخلاف ندای فطرت و نور عقل حرکت کرده‌اند، کسانی هستند که خداوند، آنان را هدایت نمی‌کند، یعنی قابلیت و استعداد آن را ندارند.

«ان الله لا يهدى من هو كاذب كفار [۶۴].»

مراتب هدایت:

هدایت، که عنایت الهی است، شامل تمامی مخلوقات می‌باشد:

«ربنا الذى اعطى كل شىء خلقه ثم هدى [۶۵].»

آفرینش هر چیز، هدایت او را بدنبال دارد.

هدایت مراتبی دارد، از هدایت فطری شروع شده، به عنایت خاص منتهی می‌گردد:

۱ - هدایت فطری: ارتکازات فطری که در نهاد هر چیز، توأماً با آفرینش آن، صورت می‌گیرد. هر چه آفریده می‌شود، ذاتاً مسیر خود را در طبیعت تشخیص می‌دهد:

«والذى قدر فهدى [۶۶].»

۲ - عقل و خرد: اندیشه و تفکر و امکان تشخیص خیر از شر، نیکیها از زشتیها، حق از باطل، نور از ظلمت، از ویژگیهای انسان است که خداوند، این امانت گرانمایه را در وی به ودیعت نهاده. زیرا انسان فقط شایستگی آن را داشت.

«ألم نجعل له عينين و لساناً و شفيتين و هديناه النجدين [۶۷].»

۳ - نصب دلائل و آرائه طریق، به وسیله بعث رسل و انزال شرایع.

«و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل اخيرات [۶۸].»

قال علی(ع):

«يثيروا لهم دفائن العقول [۶۹].»

قال الصادق(ع):

«ان لله على الناس حجتين»

«ان الله اكمل للناس الحجج بالعقول، و نصر النبيين بالبيان، و دلهم على ربوبيته بالأدلة - الى ان قال - ان لله على الناس

حجتین: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة. و اما الباطنة فالعقول...[۷۰]

۴ - توفیق ربانی و عنایت الهی.

کسانی که در مراحل سه‌گانه هدایت را، پشت سر نهاده، از آن به خوبی گذشته‌اند، این آمادگی را در خود فراهم کرده‌اند. تا مشمول عنایت خاص پروردگار قرار گیرند. و معنی «یعدی من یشاء» روشن گردد:

«و من یؤمن بالله یهد قلبه [۷۱]».

«الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه [۷۲]».

«و یزید الله الذین اهتدوا هدی [۷۳]».

«و الذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم [۷۴]».

[۱] «نهج‌البلاغه»، صبحی صالح، خطبه/۱۳۳.

[۲] «المیزان»، علامه طباطبائی، ج ۷۸/۳ - ۷۹؛ ج ۹/۱.

[۳] «همان مدرک»، ج ۱۱/۱ - ۱۲.

[۴] «سوره بقره»، آیه ۶۵؛ «سوره اعراف»، آیه ۱۶۶؛ «سوره مائده»، آیه ۶۰.

[۵] «سوره فاطر»، آیه ۱.

[۶] «سوره فاطر»، آیه ۱۰.

[۷] «سوره سجده»، آیه ۵.

[۸] «سوره ملک»، آیه ۱۸.

[۹] «سوره نحل»، آیه ۵۰.

[۱۰] «سوره معارج»، آیه ۴.

[۱۱] «سوره نساء»، آیه ۱۰۵.

[۱۲] «سوره انعام»، آیه ۱۵۵.

[۱۳] «سوره اسراء»، آیه ۱۰۵.

[۱۴] «سوره فجر»، آیه ۲۲.

[۱۵] «سوره بقره»، آیه ۲۱.

[۱۶] «سوره انعام»، آیه ۱۵۸.

[۱۷] «سوره انفال»، آیه ۱۷.

[۱۸] «سوره واقعه»، آیه ۶۳ و ۶۴.

[۱۹] «سوره واقعه»، آیه ۵۸ و ۵۹.

[۲۰] «سوره انفال»، آیه ۲۴ و ۲۵.

[۲۱] «سوره نحل»، آیه ۹۷.

[۲۲] «سوره تغابن»، آیه ۱۱.

[۲۳] «سوره بقره»، آیه ۲۶۰.

[۲۴] «سوره توبه»، آیه ۸۷.

[۲۵] «سوره صف»، آیه ۵.

[۲۶] «سوره شعراء»، آیه ۱۹۴.

[۲۷] «سوره شعراء»، آیه ۸۹.

[۲۸] «سوره حشر»، آیه ۱۹.

[۲۹] «سوره محمد»، آیه ۲۳.

[۳۰] «سوره انعام»، آیه ۱۱۰.

[۳۱] «سوره توبه»، آیه ۴۹.

[۳۲] «سوره عنکبوت»، آیه ۵۴.

[۳۳] «سوره بقره»، آیه ۱۰۲.

[۳۴] «سوره اعراف»، آیه ۵۸.

[۳۵] «سوره آل عمران»، آیه ۱۶۶.

[۳۶] «سوره آل عمران»، آیه ۴۹.

[۳۷] «سوره بقره»، آیه ۲۴۹.

[۳۸] «سوره بقره»، آیه ۲۵۱.

[۳۹] «سوره ابراهیم»، آیه ۲۵.

[۴۰] «سوره مجادله»، آیه ۱۰.

[۴۱] «سوره حشر»، آیه ۵.

- [۴۲] «سوره غافر»، آیه ۶۲.
- [۴۳] «سوره رعد»، آیه ۱۶.
- [۴۴] «سوره صافات»، آیه ۹۶.
- [۴۵] «سوره انسان»، آیه ۳۰.
- [۴۶] «سوره تکویر»، آیه ۴۹.
- [۴۷] «سوره انعام»، آیه ۸۳.
- [۴۸] «سوره آل عمران»، آیه ۲۶.
- [۴۹] «سوره اعراف»، آیه ۱۵۵.
- [۵۰] «سوره یوسف»، آیه ۵۶.
- [۵۱] «سوره اسراء»، آیه ۱۸.
- [۵۲] «سوره شوری»، آیه ۵۲.
- [۵۳] «سوره بقره»، آیه ۱۰۵.
- [۵۴] «سوره بقره»، آیه ۲۶۹.
- [۵۵] «سوره آل عمران»، آیه ۱۳.
- [۵۶] «سوره آل عمران»، آیه ۱۲۹.
- [۵۷] «سوره نساء»، آیه ۴۹.
- [۵۸] «سوره انعام»، آیه ۸۸.
- [۵۹] «سوره قصص»، آیه ۵۶.
- [۶۰] «سوره قصص»، آیه ۶۸.
- [۶۱] «سوره فاطر»، آیه ۲۲.
- [۶۲] «سوره غافر»، آیه ۱۵.
- [۶۳] «سوره عنکبوت»، آیه ۶۹.
- [۶۴] «سوره سوره زمر»، آیه ۳.
- [۶۵] «سوره اعلی»، آیه ۳.
- [۶۶] «سوره احزاب»، آیه ۷۲.
- [۶۷] «سوره بلد»، آیه ۱۰.
- [۶۸] «سوره انبیاء»، آیه ۷۳.
- [۶۹] «نهیج البلاغه»، خطبه ۱.
- [۷۰] «اصول کافی»، ثقة الاسلام کلینی، ج ۱/۱۳ - ۱۶.
- [۷۱] «سوره تغابن»، آیه ۱۱.
- [۷۲] «سوره زمر»، آیه ۱۸.
- [۷۳] «سوره مریم»، آیه ۷۶.
- [۷۴] «سوره محمد»، آیه ۱۷.